هو العلیم

شرح فقراتی از دعای افتتاح در رابطه با حضرت ولیّ‌عصر علیه السّلام (۲)

و جایگاه نماز جمعه و حج در اسلام

طرح مبانی اسلام - ۲۲ رمضان‌المبارک ۱۴۳۹ هـ.ق،

مشهد مقدّس - جلسهٔ سوم

استاد

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشّيطان الرّجيم
بسم الله الرّحمٰن الرّحيم
و صلّى الله علىٰ سيّدنا أبِىالقاسمِ محمّدٍ
و علىٰ آلِهِ الطّيّبينَ الطّاهرينَ و لعنةُ اللهِ علىٰ
أعدائِهم أجمعينَ

در جلسهٔ قبل عرض شد: این فقره‌ای که در دعای افتتاح هست... . و عجیب دعایی است این دعای افتتاح! اختصاص به ماه مبارک ندارد، حتی سایر اوقات هم انسان این دعای افتتاح را به مقتضای حال و اینها باید بخواند. خیلی دعای عجیبی است این دعای افتتاح! بله، خیلی عجیب است.

شرک در عبادت در زمان غیبت

در این فقره انسان تأمّل باید بکند که منظور چیست؟ که راجع به آن حضرت می‌فرماید که:

مَكِّن له دينَهُ الّذِى ارْتَضَيتَه له، ... (بعد:) **يَعبُدُكَ لا يُشرِكُ بِكَ شَيئًا.**[1]

---

[1] الإقبال، ج ۱، ص ۱۴۲. شرح فقراتی از دعای افتتاح، ص ۲۵۹:
«دین و آیینی که مورد رضا و پسند توست برای او مقرّر بفرما، ... تا تو را به حقیقت عبودیت پرستش نماید و از هیچ حادثه و مانعی در راه عبودیت تو نهراسد و بیم به خود راه ندهد.»

یعنی در این زمان که هنوز زمان ظهور فرا نرسیده است و زمان غیبت است، این عبادت، عبادت توأم با شرک است دیگر؛ یعنی ما الآن که [زمان غیبت] هست، عبادتمان خالص نیست، عبادتمان عبادت یک ربطیّهٔ محضه نیست، عبادتی که آن عبادت مورد رضای پروردگار باشد آن نیست.

نکاتی پیرامون نماز جمعه

دیدگاه علّامه طهرانی دربارهٔ نماز جمعه

مرحوم آقا می‌فرمودند که: «ما وقتی رسالهٔ صلاة جمعه را نوشتیم... .» ایشان در آن رساله اثبات می‌کنند که باید در زمان تشکیل حکومت اسلام این نماز جمعه اقامه بشود، یا زمان ظهور؛ و ما باید خود اقدام کنیم برای این مسئله! این حکومت اسلامی به‌وجود بیاید تا بتوانیم نماز را بخوانیم.[1]

البته ایشان در آخر این کتاب صلاة جمعه، در

---

[1] صلاة الجمعة، ص ۱۹ و ۲۰ و ۳۸ و ۶۵ (تعلیقه) و ۷۳ (تعلیقه ۱) و ۹۹ و ۱۰۰؛ ترجمهٔ صلاة الجمعة، ص ۲۶ و ۲۷ و ۵۴ و ۹۳ (تعلیقه) و ۱۰۳ (تعلیقه ۳) و ۱۴۰.

هم‌چنین رجوع شود به وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، ص ۴ ـ ۶ و ۱۵ ـ ۱۷.

رساله‌شان از این مطلب برگشته‌اند و حتی در غیر از زمان ظهور و حتی در غیر از حکومت اسلام هم نماز جمعه را مستحب دانسته‌اند.[1]

یعنی آن زمانی که در نجف بودند و ظاهراً این دروس صلاة جمعه را در درس‌های مرحوم آسید محمود شاهرودی ـ رحمة الله علیه ـ می‌خواندند و در همان‌جا با ایشان اختلاف پیدا کردند و می‌فرمودند به ما:

مرحوم آقای شاهرودی ادلهٔ برای وجوب صلاة جمعه را اقامه کرد: این و این و این و این! وقتی به آن آخر رسید، یک‌دفعه ما دیدیم که همهٔ این مطالب را ایشان کنار گذاشت: «نه، این که سندش این‌طور است و آن هم مخالف با شهرت است و این هم مسئله، علما، فقها به آن عمل نشده و... .» چه شد؟ «نه‌خیر آقا، صلاة جمعه واجب نیست!» دیدیم !!

اینجا بود که دیگر مخالفتشان با [ایشان شروع شد]؛ می‌گفتند که:

ما دیگر ایستادیم، هرچه گفتند ما ایستادیم! آخرش گفتند که: «آسید محمدحسین بگذار بحثمان را ادامه بدهیم!» گفتم: آقاجان، اگر می‌خواهید ما همین‌طور شرکت بکنیم و بعد هم خارج بشویم، دیگر دهانمان را می‌بندیم؛ اگر می‌خواهید این درس حسابی [داشته باشد] (درس است! مجلس درس که دیگر با صحبت‌های بسیط و اینها تفاوت می‌کند!) اگر مجلس درس است پاسخ بدهید؛ و اگرنه، قرار بر این است که ...؛ خیلی خب، ما حرفی نمی‌زنیم دیگر، هرچه بود دیگر؛ حالا واجب است، حرام است، مستحب است، مؤکّد است، مکروه است، حالا هرچه می‌خواهد باشد دیگر برای ما تفاوتی ندارد!

خدا رحمتشان کند.

نظر مرحوم استاد دربارهٔ نماز جمعه

اما در این رساله‌ای که رفقا دارند و به طبع رسید، و اخیراً هم ترجمه‌اش طبع شده و دیگر سایر افراد هم می‌توانند استفاده کنند، ـ البته یک بحث‌های فنّی

---

[1] صلاة الجمعة، ص ۱۷۲، تعلیقه؛ ترجمهٔ صلاة الجمعة، ص ۲۳۸، تعلیقه.

دارد که آن برای هر کسی نیست ـ در آنجا ما با همان ادله‌ای که مرحوم آقا اقامه کرده‌اند، با همان، اثبات وجوب عینی و تعیینی صلاة جمعه را کردیم در همهٔ اوقات؛ در زمان ظهور، در زمان غیبت، در زمان حکومت اسلامی، در غیر زمان حکومت اسلامی. مثلاً الآن در استرالیا نماز جمعه واجب است؛ استرالیا که حکومت اسلامی نیست. در امریکا [واجب است]؛ آنجا که حتماً واجب است! وجوبش شک ندارد، چون بالأخره هرچه چیزتر باشد، باید بیشتر اثبات وجوب بشود. و در سایر جاهای دیگر، اروپا افریقا، هرجایی که می‌خواهد باشد، و باید اقامهٔ صلاة جمعه کرد و... .[1]

و بنده خودم در بعضی از سفرهای لبنان که قبلاً داشتیم، در همان منطقه‌ای که بودیم، منطقهٔ رفقا، ما نماز جمعه می‌خواندیم؛ بله، چون می‌گفتند در [شهر] صور نیست، در صور به‌اصطلاح نماز جمعه نیست. چون اگر در صور بود می‌بایستی که به آن

---

[1] صلاة الجمعة، ص ۲۵ و ۳۹ و ۱۰۰ (تعلیقه ۱ و ۲) و ص ۱۹۳ (تعلیقه)؛ ترجمهٔ صلاة الجمعة، ص ۳٤ و ۵۵ و ۱٤۰ (تعلیقه) و ۱٤۱ (تعلیقه) و ۲۳۸ (تعلیقه).

نماز جمعهٔ آنجا شرکت می‌کردیم. اما در آنجا نماز جمعه خواندیم، حالا نمی‌دانم [نوار آن هست یا نه].[1]

بله، و این واجب عینی و تعیینی است و در هرجا که مسلمین حضور داشته باشند، در هرجا، در هر شهر، داخل، خارج، هرجا می‌خواهد باشد، وقتی که هفت نفر باشند [و] یک نفرشان بتواند صحبت کند، مطالب، مطالب اخلاقی، مطالب، نصیحت، مطالب چیز، بالنّسبه اطلاعی هم بر بعضی از احادیث و مسائل داشته باشد، یکی از اینها باید بیاید... . حالا لازم نیست معمّم هم باشد، کاری ندارد که... .

تأکید بزرگان بر گذاشتن عمامه هنگام نماز

[در] سابق رفقا یادشان است که مرحوم آقا ـ حاج‌آقا جلال که باید یادشان باشد ـ به رفقا می‌گفتند که:

وقتی می‌خواهید نماز بخوانید، یک عمامه به سرتان ببندید!

[خطاب به حاج‌آقا جلال]: یادتان می‌آید؟ [در] مسجد قائم!

خدا رحمت کند آسید مرتضی که او عمامهٔ سبز

---

[1] سایت مدرسة الوحی، المحاضرات، جَبَل‌عامِل، خطبة الجمعة فی لبنان.

داشت. ولی بقیه یک چیزی، یک متر، نه‌اینکه حتماً یک چیز این‌قدری! نه، مثلاً یک یک متری به‌اصطلاح دوْر سرشان می‌بستند و سفید، [مرحوم آقا] می‌گفتند: «سفید باشد یا زرد باشد.» چون خود رسول‌الله عمامهٔ سفید داشتند، عمامهٔ زرد داشتند. اصلاً پیغمبر عمامهٔ سیاه نداشتند؛ این سیاه‌ها را ما درآورده‌ایم! چیزهای سیاه را. عمامهٔ پیغمبر زرد بود، سفید بود، سبز بود، ـ سبز بود! ـ[1] که برنامه‌اش مشخص است؛ [جریان] امیرالمؤمنین و غدیر و اینها که مشخص است.[2]

بیان برخی از آداب نماز جمعه

و آنجا باید، واجب است که نماز جمعه خوانده بشود، و به دو رکعت، و قبلش خطیب صحبت بکند، مسائل اخلاقی، عرفانی، ولایی، آنچه که مورد ابتلاء است، احکام! احکام شرع بیان بکند و خلاصه مجلس را حال بیاورد. اشعاری اگر دارد [بخواند]؛

---

[1] رجوع شود به مکارم الأخلاق، ص ۳۵؛ الأنوار فی مولد النّبی صلّی الله علیه و آله، ص ۲۳۵.

[2] رجوع شود به الکافی، ج ۶، ص ۴۶۱؛ فرائد السّمطین، ج ۱، ص ۷۵ و ۷۶.

بزند زیر آواز، بزند زیر آواز! اشعار مولانا ـ به‌به! ـ بیاورد بردارد از آنجا.

عجیب اینجاست که این جناب مولانایی که بله، مورد تکفیر عده‌ای نابخرد قرار گرفته، مرحوم علامه مجلسی اول، ملاّ محمدتقی، ایشان در رسالهٔ روضة المتّقین، در آنجا وقتی که در بحث نماز جمعه می‌آید ایشان می‌گویند:

بهتر است خطیب از اشعار آبدار مولانا، مثنوی، بیاید برای مردم [بخواند]![1]

عجب! حضرت علامه، اینهایی که پس می‌گویند چه، تکفیر...؛ چطور شما آمدید و در اینجا دارید تشویق می‌کنید، ترغیب می‌کنید افراد را؟! آنجا دارد: «اشعار مولانا [را] بیاید بخواند برای [مردم]!» اصلاً ببینید چه وضعی پیدا می‌کند، نماز جمعه چه می‌شود؛ یک نماز جمعه‌ای می‌شود که وقتی تمام شد تا یک هفته انسان هِی انتظار جمعهٔ بعد را

---

[1] جهت اطلاع بر روایات وارده در استحباب عمامه‌گذاری رجوع شود به مکارم الأخلاق، ص ۱۰۴ و ۱۱۹؛ دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۱۵۴؛ جامع الأخبار، شعیری، ص ۷۷؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۲، ص ۲۹۳؛ شعب الإیمان، ج ۵، ص ۱۷۶.
هم‌چنین جهت اطلاع بیشتر از روایات وارده در باب عمامه‌گذاری و تأثیر آن در عزّت مسلمین و اجر نماز با آن، رجوع شود به امام شناسی، ج ۹، ص ۲۸۳ ـ ۲۹۳.

می‌کشد! چه خبر می‌شود؟!

بلند شود بیاید خطیب از آن روایات امام صادق، امام رضا، امیرالمؤمنین، امام سجاد، از صحیفهٔ سجادیه بلند شود بیاید برای مردم بگوید، از کلمات قصار موسی بن جعفر به هشام،[1] بیاید راجع به مسائل عقل و جهل، بیاید برای مردم بیان کند، از مطالب واردهٔ از ائمهٔ معصومین، بعد هم این را همراه با حکایات لطیف و طُرفه و اشعار مناسب بیاید برای افراد اینها را بخواند، بیان بکند.

و این همان نماز جمعه‌ای می‌شود که ما در روایات داریم که:

کسی که بیاید این نماز جمعه، این است، به هر قدمی که بردارد به عددش چقدر از گناهانش محو می‌شود![2]

---

[1] روضة المتّقین، ج ۴، ص ۲۷۸:
«فَیَنبَغی أن یَصحَبَ فی السَّیرِ مِن کُتبِ الحُکماء الإلهیّینَ مِنَ المثنویِّ و الحدیقةِ و أمثالِهما لِیَکونَ سَیرُه سفراً إلَی اللهِ تَعالیٰ... .»
لوامع صاحب‌قرانی، ج ۴، ص ۵۶۶:
«و مشهور است استحباب بلاغت خطیب به آنکه سخنان فصیح را مناسب احوال حاضران به ایشان رساند، ... و اگر مناسب داند سخنان حکیمانهٔ تازه که تأثیرش بیشتر باشد ذکر کند؛ چنان‌که در روایت حَسنِ کالصّحیح از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که: "ترویح کنید نفوس خود را به حکمت‌های تازه! به‌درستی‌که نفوس را کلال و ماندگی دست می‌دهد چنان‌که بدن را دست می‌دهد." و از این جمله است اشعار محقّقان مثل حکیم غزنوی و حکیم رومی و عطّار و غیر ایشان.»

[2] رجوع شود به الأمالی، شیخ صدوق، ص ۳۶۶؛ الاختصاص، ص ۴۰.

اصلاً چیزهای عجیبی که راجع به این مسئله آمده.[2] البته مقداریش را ما در همین ـ البته نه همه‌اش را، ولی تا حدودی ـ در همین رساله بیان کرده‌ایم.[3] راجع به اینکه خطیب چه خصوصیّاتی باید داشته باشد؟ خطیبِ عادل، با تقوا، انتساب به جایی نداشته باشد، انتساب به ـ فرض بکنید که ـ حکّام ظَلَمه نداشته باشد، انتساب به بعضی از امور دنیوی، فلان، فلان آقا، فلان آقا: «این را اگر بگویم به فلان آقا برمی‌خورد، این را بگویم به فلان کس برمی‌خورد! لذا این را نگویم، آن را نگویم!» نه، این‌جور نباید باشد.[4] توجه می‌کنید؟!

این نماز جمعه، همه‌اش نماز جمعه‌ای [است] که وقتی تمام می‌شود، آدم می‌گوید: «آه! چرا زود تمام شد؟! چرا زود تمام شد؟!» مدام دنبال این [است] که بعد دوباره یک جمعه‌ای بیاید و خودش را باید آماده بکند، غسل کند، عِطر بزند و ... اینها

---

[1] رجوع شود به من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۲۷.

[2] رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۲۹۵ ـ ۳۰۲.

[3] صلاة الجمعة، ص ۴۵ ـ ۵۵.

[4] رجوع شود به صلاة الجمعة، ص ۳۲ ـ ۳۷.

حساب دارد، همهٔ اینها حساب دارد، روی تک‌تک اینها حساب باز کرده‌اند.

اهمیت مسئلهٔ حج نزد ائمه علیهم السّلام

توضیح دعای «...أن تَکتُبَنی مِن حُجّاجِ بَیتِکَ الحَرامِ»

من همین پریشب بود داشتم این، دعا می‌خواندم، دعای در شب‌های قدر، [طبقهٔ] بالا بودم که... . حضرت در امشب می‌فرماید: **« اللَهمّ [اجْعَلْ] فیما تَقضِی و تُقَدِّرُ مِنَ الأمرِ المَحتومِ و [فیما تَفْرُقُ مِنَ] الأمرِ الحَکیمِ»** بعد حضرت می‌فرماید: **«أن تَکتُبَنی مِن حُجّاجِ بَیتِکَ الحَرامِ، [المَبرورِ حجُّهُم]، المَشکورِ سعیُهم، [المَغفورِ ذُنوبُهُم، المُکَفَّرِ عَنهُم سَیِّئاتُهُم]!»**[1]

من می‌گویم چه داستانی در قضیهٔ مکه است

---

[1] الإقبال، ج ۱، ص ۳۴۸. ترجمه:
«بارإلها، قرار بده در آنچه به امر حتمی‌ات حکم می‌کنی و مقدّر می‌نمایی، و در آنچه از امر محکم و ثابتت در شب قدر به قضای تفصیلی می‌رسانی، از حکم ثابتی که بازگشت نپذیرد و تغییر نکند؛ که مرا امسال از حاجیانِ خانهٔ محترم خود بنویسی؛ آنان که حجّشان پذیرفته و سَعیشان مورد رضایت توست، و گناهانشان را بخشیده و زشتی‌هایشان را پوشیده و محو نموده‌ای.» (محقق)

که امام در شب قدر از خدا تقاضا می‌کند که حجّ بیت‌اللَه را نصیب من کن؟! خب این شب قدر است؛ یعنی دعایی است که برای شب قدر است. این قضیه و مسئلهٔ حج چیست که این‌قدر [حضرت به آن توجه دارند]؟! امام علیه السّلام اول‌مسئله‌ای که مطرح می‌کند، حج است؛ بعد می‌گوید که مثلاً: «رزق را چه کن و دعاها را مستجاب کن و...» ولی اولین مطلبی که حضرت روی آن دست می‌گذارند، حج بیت‌اللَه‌الحرام است. آخر در این حج چه دیدند؟! همین چیزی که ما دیدیم؟! که آن شخص ـ اسمش را نمی‌برم ـ در یک مجلسی، در سنّ نودسالگی، وقتی دارد می‌میرد، افتخار می‌کند: «من در این مدت مستطیع نشدم که حج بجا بیاورم!»[1] چه کسی؟ یک عالم و یک فقیه، مثلاً! آدم می‌تواند به او فقیه بگوید؟! فقیه یعنی کسی که فقه [به جانش نشسته باشد]! آیا این تا حالا این دعای شب قدر را نخوانده است؟! هر سال که حدّاقل سه دفعه شب قدر و این دعا را داریم؛ البته در جای دیگر هم

---

[1] جامع فضل و فضیلت، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

می‌شود آن را خواند. پس او چه برداشتی از حج دارد که تازه افتخار می‌کند: «ما مثلاً خیلی زاهد و عابد هستیم و پول جمع نکردیم که به مکه برویم!» و حالا با افتخار می‌گوید: «ما دیگر توفیق پیدا نکردیم و مستطیع نشدیم!» کسی که هزار تا مرید دارد و هر کدام از آنها دستش را بگیرند، او را می‌برند و...! امّا با این دید دارد نگاه می‌کند.

اهتمام ائمه علیهم‌السلام بر تشرف به حج به صورت پیاده

اما امام معصوم در شب قدر از خدا تقاضا می‌کند تا امسال توفیق زیارت بیت‌الله را پیدا بکند، با اینکه ده دفعه هم رفته است! امام مجتبی بیست و چهار یا بیست و پنج مرتبه حج مشرّف شدند و اکثر این موارد از مدینه تا مکه پیاده بوده است؛ درحالتی‌که مَواشی و شتران و اسب‌های حضرت در جلو بار می‌بردند و اینها هم می‌توانستند سوار بشوند؛ حرکت می‌کردند و می‌رفتند. حضرت این راه را پیاده

می‌رفته است![1]

آدم همیشه باید فکر کند که آیا اینها ـ نَعوذُ بِاللَه ـ بیکار بودند؟! ما وقتی می‌خواهیم به مکه برویم، می‌گوییم: برای ما در بیزینس کلاس طیّاره جا بگیر، راحت‌تر است! که این دو ساعتی که به خود زحمت می‌دهیم، یک قدری این کمر مبارک و شکم مبارک و لِنگ‌های مبارکه ـ برای اعضای جفت بدن، تأنیث می‌آید ـ راحت‌تر باشد و یک وقتی خدای‌ناکرده کوچک‌ترین فشاری وارد نشود.

[1] مناقب آل‌أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ٤، ص ١٤.

بعد می‌بینیم امام مجتبی اکثرِ [این سفرها را پیاده رفته‌اند]؛ یا موسی بن جعفر را در بیابان می‌بینند امّا نمی‌شناسند. ـ جریانش مفصّل است ـ شقیق بلخی می‌بیند یک کسی دارد راه می‌رود که لباسش لباس اهل اعراض از اهل دنیا است، می‌گوید: «این صوفی است، بروم نصیحتش کنم!» بعد متوجه می‌شود که این موسی بن جعفر است که دارد این راه را همین‌طور پیاده می‌رود![1] اینها ـ نَعوذُ بِاللَه، نَعوذُ بِاللَه ـ بیکار بودند؟! روی تفنّن و سفر و تفرّج و... این کارها را انجام می‌دادند؟! چه می‌دیدند؟ واقعاً در این مسائل چه می‌دیدند؟! خب مگر اسب و شتر نداشتند؟! خیلی هم داشتند! چه حرکتی می‌کردند؟! آن‌وقت ببینید این مکه‌ای که [این‌قدر مهم است، برخی چقدر ساده به آن می‌نگرند.]

بررسی و اثبات تشرف امام عسکری علیه السّلام به حج

یک دفعه من، یک جایی بودم، بین علما و اینها

---

[1] دلائل الإمامة، ص ۳۱۷ ـ ۳۱۹.

یک جایی بودم، صحبتی بود که: «امام عسکری علیه السّلام، ایشان حج انجام نداده‌اند، چون ایشان محصور بودند!» شما از کجا داری این حرف را می‌زنی؟! «چون ایشان محصور بودند حج انجام ندادند!» یعنی تو امام را مثل خودت فرض کردی که اگر در این دیوار، این درها را قفل بکنند، حبس می‌شود! همین است قضیه؟! «چون حضرت محصور بودند، حج هم انجام ندادند دیگر!»

دلیل اول: نقل روایت از امام عسکری در مکه

اولاً: روایت داریم از امام عسکری علیه السّلام که در مکه از آن حضرت سؤال کردند راجع به یک حکم شرعی و آن حضرت جواب دادند.[1] امام عسکری برای عمره نمی‌روند برای مکه، بخواهند بروند برای حج می‌روند نه برای عمره. [البته] عمره هم اشکال ندارد، آن هم مستحب است،[2] ولی برحسب عادت... . این روایت دلیل بر این است که این حرف‌هایی که بین عوام است [صحیح نیست]!

---

[1] عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج ۲، ص ۱۳۵: «حَدَّثَنَا الْحسَنُ بنُ علیِّ بنِ محمّدِ بنِ علیِّ بنِ موسَی بنِ جعفرٍ، أبو السّیّدِ المَحْجوبِ إمامُ عَصرِه، بِمکّةَ... .»

[2] وسائل الشیعة، ج ۱۴، ص ۲۹۸ ـ ۳۱۵.

البته خیلی هم زیاد است، همه هم می‌گویند، می‌گویم [که] من جایی شنیده‌ام، حتی افراد اهل اطلاع می‌گفتند! حتی یکی یک صحبت هم کرد که: «اگر کسی نذر کند که حجّش را برای امام عسکری انجام می‌دهد، خدا این نذرش را قبول می‌کند؛ چون حضرت حج را انجام ندادند و این برای مثلاً امام عسکری، پدر امام زمان دیگر، اصلاً حسابش یک چیز دیگر است! برای پدر امام زمان کسی برود نذر کند که حج را انجام بدهد، حتماً قبول می‌شود!» و خود او هم می‌گفت: «اتفاقاً من این را تجربه کرده‌ام و موفق هم شده‌ام!» ان به نیت تو مربوط است، حالا به واقع کاری نداریم؛ حالا حضرت دیده‌اند نیّتت این است، گفته‌اند خیلی خب بابا، این را هم مستجابش کنیم.

دلیل دوم: محدود نبودن امام علیه السّلام به تضییقات ظاهری

دوم: امام چرا نمی‌تواند برود حج انجام بدهد؟ چرا؟! از کجا هر سال هم امام عسکری به حج نرفته باشند؟! چه دلیلی دارد؟! مگر حتماً وقتی که می‌روند باید به همه خودشان را نشان بدهند، به همه

چه‌کار کنند؟! نه، امام می‌رود حج انجام می‌دهد، یک نفر هم امام را نمی‌بیند! چه اشکال دارد؟! هیچ‌کس نمی‌بیند. یا اینکه ـ فرض بکنید که ـ ببینند، نیامده‌اند نقل کنند! ما هیچ دلیلی بر این نداریم که حضرت انجام نداده و هیچ دلیلی نداریم که حضرت باید در اینجا فقط به همین مسئلهٔ ظاهر و آن تضییقاتی که حکومت جور برای ایشان ایجاد کرده، طبق آن عمل کند! نه، درعین‌اینکه امام در آنجا هست و همه هم می‌بینند، حضرت در آنجا دارند حج هم انجام می‌دهند، چه اشکال دارد؟! این در خیلی موارد این قضایا دیده شده.

مگر امام سجاد علیه السّلام روز سیزدهم نیامدند در کربلا؟ چجوری آمدند؟! نه زنجیر داشتند، نه در غل و زنجیر بودند، هیچی، در هیچ چیزی نبودند، فقط مردم دیدند که یک جوانی دارد می‌آید، لباس سفید و گرد و خاک، مانده بودند چه کنند؛ اینها همه شهدا، سرهایشان را جدا کرده بودند! نمی‌دانستند کی به کیست! حضرت آمدند [فرمودند]: «این را اینجا دفن کنید، اینجا دفن کنید!» امام حسین را تعیین کردند، حضرت ابوالفضل را [تعیین] کردند،

همه را دفن کردند، بعد برگشتند. توجه می‌کنید؟! و بعد برگشتند.[1]

حکایت حضور جابر جُعفی در اماکن متعدد

مرحوم آقا می‌گفتند ـ من هم مثل‌اینکه دیده‌ام، این را جایی دیده‌ام، ولی از ایشان بارها شنیده‌ام ـ که:

در مجلس امام باقر علیه السّلام نشسته بودند حضرت، اصحاب آمده بودند، بعد یک‌دفعه جابر بن یزید جُعفی می‌آید.

جابر بن [یزید] جعفی از آن اصحاب خاص بوده، حالا سلمان یا مثلاً در ردیف آنها بوده، جابر بن یزید.[2]

جابر بن یزید جُعفی می‌آید و کناری می‌نشیند و گوش می‌دهد. یکی رو می‌کند به امام باقر و می‌گوید: «یا ابن‌رسول‌اللَه، دیشب ما از بیانات جناب جابر چه استفاده‌ها کردیم! در منزل ما بود و مجلسی بود.» دیگری می‌گوید: «عجب! جابر دیشب خانهٔ ما بود!» گفت: «چه ساعتی؟» مثلاً گفت: «دو ساعت از غروب [گذشته]!» سومی می‌گوید: «دارید چه می‌گویید؟! [جابر در منزل ما

---

[1] رجوع شود به مقتل الحسین علیه السّلام، مقرّم، ص ۳۳۶ و ۳۳۷.

[2] رجوع شود به الاختصاص، ص ۲۱۶.

بوده است]!» خلاصه پنج شش نفر [مدّعی شدند که جابر دیشب نزد آنها بوده است]! حضرت رو کردند به جابر و فرمودند: «دیگر از این کارها نکن!» دیگر از این شیطنت‌ها نکن و بنشین سر جایت و راحت باش؛ مردم تحمّل ندارند؛ وإلاّ [اگر تحمّل] باشد، [چه اشکال دارد که] بیاید!

یک دفعه من در بحث، ـ آن موقع‌هایی که بحث داشتیم ـ راجع به این قضیه‌ای که ممکن است روح به غیر از این بدن هم تعلّق بگیرد [صحبت می‌کردم]؛ بعد یکی از همین رفقایی که آنجا بودند، طلاب و اینها، سؤال کردند: «حالا به کدام‌یک از این دو بدن او تعلّق دارد؟ چون حالا شد دوتا دیگر، به اوّلی یا به دومی؟» من گفتم: «شما چند تا دست داری؟» گفت: «دو تا!» گفتم: «به کدامش تعلّقت بیشتر است؟» یک فکر کرد گفت: «هر دو مساوی!» گفتم: «این هم همان است، هر دو یکی [است]، تفاوت نمی‌کند.»

خلاصه از این مطالب امام عسکری علیه السّلام داشتند، از این مسائل داشتند دیگر؛ و به‌مناسبت این را عرض کردم خدمتتان. و این مسئله خیلی مسئلهٔ مهمی است که این همان احساس است، همان درک

است که انسان وقتی که به مکه مشرّف می‌شود... .

دیدگاه فقهی استاد دربارهٔ وجوب مطلق حج

درحالتی‌که نظر بنده بر این است که وقتی که یک جوان مکلف می‌شود، از همان وقت، وجوب عینی بر او تعلّق می‌گیرد برای حج، نه وجوب مشروط! حج واجب مشروط نیست، حج واجب مطلق است. یعنی چه؟ مثل نماز، الآن نمازِ ـ فرض کنید که ـ صبح برای ما واجب است یا نه؟ واجب است دیگر، حالا می‌گوییم هنوز صبح نیامده، آن می‌شود واجب مطلق موقّت، یعنی توقیف بر وقت دارد، نه‌اینکه خود وجوب از بین می‌رود. لذا شما نمی‌توانید امشب قبل از رسیدن به اذان صبح خود را بی‌هوش کنید که نماز صبحتان قضا بشود! این عمل حرام است؛ چون باعث می‌شود که نماز قضا شده. یک وقت انسان خودش بی‌هوش می‌شود، آن یک چیزی، ولی شما یک قرص بخورید که قبل از [اذان]، یعنی [مثلاً] دو ثانیه به اذان مانده ـ که هنوز مثلاً وجوب نیامده، یعنی وجوب هنوز منجّز نشده ـ قبل از اینکه به اذان برسید، یک قرص بخورید،

بی‌هوش می‌شوید دیگر؛ بی‌هوش هم که دیگر تکلیف ندارد، آدم بی‌هوش، آدم خواب، تکلیف ندارد. اصلاً یک قرص خواب بخورید، بگویید: «ای بابا، خسته‌ام، ولش کن بگذار یک قرص بخورم حالا قضایش را بعداً بجا می‌آورم!» بعد این قرص مثلاً ۳ ساعت، ۲ ساعت شما را به خواب می‌برد، وقتی که از خواب بلند شدید می‌بینید که آفتاب زده! این عمل حرام است.

و همین‌طور یکی از مطالبی که، مسائلی که این مورد تغافل است، این [است] که می‌گویند: «آقا، برو بیرون روزه‌ات قضا بشود، بعد انجام بده!» این عمل هم خودش حرام است. یک وقت انسان برایش سفر پیش می‌آید می‌رود. ﴿فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوۡ عَلَىٰ سَفَرٖ فَعِدَّةٞ مِّنۡ أَيَّامٍ أُخَرَ﴾[1] «هرکه مریض است یا سفری برایش پیش می‌آید، یک عدهٔ دیگر بگیرد.» یک سفر، سفر عادی، سفر ضروری، سفر... .

اما کسی برای‌اینکه روزه‌اش را بشکند برود سفر،

---

[1] سوره بقره (۲) آیه ۱۸۴.

حق ندارد! چرا؟ چون روزه واجب مطلق است نه واجب مشروط؛ مشروط نیست به اینکه در حَضَر باشید، مطلق است، خودت باید شرایط این حضر را فراهم کنی. آنچه که استثناء شده است این است که شما در سفر باشید، نه‌اینکه برای شکستن روزه بروی سفر؛ این دو تا است! توجه کردید؟! و این را من دیده‌ام کسی به این توجه ندارد، یعنی اشتباه بیان می‌شود. رفقا به این مسئله دقت داشته باشند! این قضیه، قضیهٔ نماز است.

توضیح يَعبُدُکَ لا يُشرِکُ بِکَ شَيئًا

أعمال عبادی بدون شرک در زمان ظهور

حالا در اینجا حضرت دارد که:

يَعبُدُکَ لا يُشرِکُ بِکَ شَيئًا؛ «بدون هیچ شرکی رو به‌سوی تو بیاورد!»

یعنی حرکاتش، سکناتش، نمازهایش، روزه‌هایش، امربه‌معروف‌هایش، نهی‌ازمنکرهایش، توجه دادن همهٔ خلایق [و] خودش به‌سوی خدا، این با عدم شرک باشد، مطلق باشد، خالص باشد، ترس نداشته باشد. معلوم این است که ما در این دنیا قبل از ظهور حضرت شرک داریم دیگر! معنای این

فقره این است دیگر، رودربایستی هم نداریم! بله، حالا، حرف زیاد است! بله، شنیدم که... . چه عرض کنم! آدم گاهی اوقات یک چیزهایی می‌شنود، یک چیزهایی می‌شنود آدم گاهی، در فکر فرو می‌رود!

یک بنده‌خدایی می‌گفت:

من هر وقتی سخنان فلان کس را می‌شنوم، عمیقاً در فکر فرو می‌روم، عمیقاً در فکر فرو می‌روم! یعنی قابل [فهم] نیست اصلاً، اصلاً باید بنشینم فکر کنم این حرف از کجایش درآمده!

یک وقت آدم یک چیزی می‌شنود، تعجب می‌کند از یک شخص که این مثلاً چرا این حرف را زده؟! یک وقت یک حرفی می‌شنود اصلاً وحشت می‌کند! [اما] یک وقت یک حرفی می‌زند دوتا شاخ از اینجایش درمی‌آید! دوتا شاخ درمی‌آید! این چیست اصلاً؟! بعد می‌گوییم که خدایا این چه خورده بنده‌خدا [که] یک‌هم‌چنین خلاصه شطحیاتی بروز می‌دهد؟! بله.

ما الآن در این زمان، زمانی هستیم که کارهایمان براساس شرک است. یعنی چه؟ یعنی وقتی می‌خواهیم نماز بخوانیم می‌گوییم: «این نماز ما الآن چجوری است؟!» می‌خواهیم روزه بگیریم، این‌طور! می‌خواهیم مجلس داشته باشیم: «این

مجلس چجوری می‌شود؟ آیا...!» نمی‌دانم، خلاصه، دیگر نیاز به توضیح نیست.

هر عملی بخواهیم انجام بدهیم، این عمل در آن یک مسئله می‌آید: «آیا پیامد دارد یا ندارد؟!» هر کاری بخواهیم انجام بدهیم، فوراً این مسئله به نظر می‌آید که: «آیا این پیامد دارد یا ندارد؟!» هر سخنی بخواهیم بگوییم، فکر می‌کنیم، سه دفعه، شش دفعه در دهانمان می‌چرخانیم، می‌چرخانیم، می‌چرخانیم، یکی‌یکی پیامدهایش را رد می‌کنیم، رد می‌کنیم، آن چیزی که می‌آوریم بیرون تازه با ۳۰ درصد، ۴۰ درصد احتمال اینکه: «آیا [پیامد] دارد یا ندارد؟!» درست شد؟!

در زمان امام زمان این ۳۰ درصدها نیست، این ۴۰ درصدها نیست، یک هم نیست، صفرِ صفر! آنچه را که حق است صریح می‌توانی بگویی، یک درصد به مخیّله‌ات نمی‌آید که چه خواهد شد! ابداً! بله، چرت و پرت نباید بگویی، تهمت نباید بزنی، غیبت نباید بکنی، حرف مفت نباید [بزنی]، اینها همه چیزهایی هست که... . ولی حرف حق، آقا انسان

حرف حق نمی‌تواند بزند! عجب! اِ اِ اِ اِ! «نه، اینجا صلاح نیست! اینجا چه نیست!» صلاح نیست، چه نیست، چه حرفی [است]؟! این همان معنای **«لا یُشرِکُ بِکَ شَیئًا»** است.

حق محض بودن حکومت امام زمان علیه السّلام

وقتی امام علیه السّلام ظهور می‌کند، تازه انسان نفَس پیدا می‌کند: آخ جون! دیگر نه ترسی، نه خوفی، نه اضطرابی، نه تشویشی، نه نگرانی‌ای، نه شنودی، نه در سیبش فلان است، نه...! هیچی، هیچی، هیچی، هیچی، هیچی، هیچی وجود ندارد! بله؟! هیچی! نه دخالتی، نه تشریزی،[1] نه تفحصی، نه تفحصی! در رفت، در آمد، در زندگی، در ... چرا؟ حکومت حق محض است! در حق محض کسی ترس ندارد، کسی خوف ندارد، چون حق محض است.[2]

---

[1] لغت‌نامهٔ دهخدا: «تشریز: دشنام دادن، عذاب کردن.»

[2] الکافی، ج ۱، ص ۳۳۴:

«... فَقالَ [أبو عبدِاللهِ عَلیهِ السّلامُ]: **سُبحانَ اللهِ! أ ما تُحِبّونَ أن یُظهِرَ اللهُ تَبارَکَ و تَعالَی الحقَّ و العَدلَ فی البِلادِ و یَجمَعَ اللهُ الکَلِمَةَ و یُؤَلِّفَ اللهُ بَینَ قُلوبٍ مُختَلِفَةٍ و لا یَعصُونَ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ فی أرضِهِ و تُقامَ حُدودُهُ فی خَلقِهِ و یَرُدَّ اللهُ الحقَّ إلیٰ أهلِهِ فَیَظهَرَ حتّیٰ لا یَستَخفِیَ بِشَیءٍ مِنَ**

اگر در حکومت امام زمان یک حرف حق زدی...؛ حق ها! تهمت بزنی می‌آیند گوشَت را می‌گیرند! نه، این حرف‌ها نیست. آزادی و نمی‌دانم دیگر دموکراسی، این حرف‌ها نیست، نه آقاجان! نه دموکراسی است، نه آزادی است، اینها نه. کسی غیبت کسی را نمی‌تواند بکند، تهمت کسی را نمی‌تواند بزند، پشت سرش نمی‌تواند بگوید، مزاحمش نمی‌تواند بشود، برای او ممانعت نمی‌تواند ایجاد کند، در کارهای او نمی‌تواند دخالت کند؛ هیچی، این حرف‌ها خبری نیست! تمام شد! اینها مال الآن است! ولی حرف حق، امربه‌معروف، نهی‌ازمنکر، به‌طور حق اگر باشد، هیچ‌کس در هیچ نقطه‌ای از دنیا همراه با آن بیان و همراه با آن عمل به‌اندازهٔ سر سوزنی نگرانی ندارد [که] حالا این

الحقّ مَخافَةَ أحَدٍ مِنَ الخَلق؟!...» ترجمه:

«... امام صادق علیه السّلام فرمود: سبحان‌الله! آیا دوست ندارید که خداوند تبارک و تعالیٰ حق و عدالت را در بلاد ظاهر سازد؟ و وحدت کلمه پدید آورد؟ و میان دل‌های پراکنده ألفت ایجاد کند؟ و مردم بر روی زمینش نافرمانی او ننمایند؟ و حدود و احکام الهی در میان مردم اقامه گردد؟ و خداوند حق را به صاحبانش برگرداند تا حق بر همگان آشکار گردد؛ تا آنکه چیزی از بیان حق و عمل به حق، به‌خاطر ترس و نگرانیِ أحدی از خلایقت پنهان نماند؟! ...»

چیزی [که] گفتند، فردا بیایند یقه‌اش را بگیرند! یقهٔ چه کسی را می‌خواهند بگیرند؟! خود امام زمان می‌گوید بکنید، خودش دارد می‌گوید این‌جوری بکنید، خودش دارد می‌گوید این‌طور عمل بکنید.

[هم‌چنین] نماز که می‌خواند هیچ مسئله‌ای نیست؛ یعنی در نماز، وقتی می‌خواند هیچ این مطلب نیست.

جریان تفحّص از مسجد قائم و تحتِ نظر بودن در زمان شاه

ما در زمان گذشته، در زمان همان شاه وقتی که مسجد قائم بودیم، مرتب این ساواکی‌ها می‌رفتند، می‌آمدند! مدام هم پست عوض می‌کردند، یک دفعه یکی آمده بود، خدا رحمت کند این مرحوم آسید مرتضی، این هم یک چیزیش می‌شد! اینها را می‌شناخت، گاهی اوقات اینها را می‌گذاشت سرِ کار. آن‌وقت ما هم کوچک أبدال[1] آسید مرتضی بودیم؛ یعنی خلاصه او بزرگ ما بود و ما هم هرچه می‌گفت گوش می‌دادیم، اطاعت می‌کردیم. ما چیز

[1]. وَردست. (محقق)

بودیم دیگر، چهارده پانزده شانزده [ساله]، این چیزها بودیم.

یک دفعه آمده بود آسید مرتضی، صبح جمعه، یکی بود معلوم بود، قیافه‌اش پیدا بود، ریش می‌گذاشتند آقا این‌قدر، از من بیشتر! ریش می‌گذاشتند، می‌آمدند، اینجاهایشان متورّم بود، جای مهر و این حرف‌ها بود. یک دفعه آسید مرتضی می‌گفت... . آمده بود ـ من نبودم، تعریف می‌کرد ـ آمده بود مسجد که، روز جمعه، قبل از اینکه آقا بیایند، آمده بود، سجاده‌اش را انداخته بود نماز بخواند، نمازهای نافله و اینها، هیچ‌کس هم در مسجد نبود. یک‌دفعه آن بنده‌خدا آمد و آن هم یک عبا از آنجا برداشت و شروع کرد آنجا خلاصه نماز خواندن. همین‌که مشغول نماز شد آسید مرتضی سجاده‌اش را جمع کرد آمد بیرون، آن‌وقت از پشت پنجره نگاهش می‌کند [که] چه‌کار می‌کند! می‌گفت: «این هِی این‌طرف را نگاه می‌کرد...! مانده بود چه‌کار [کند]!» از این سربه‌سرها إلیٰ‌ماشاءالله [داشت]! یک چیزیش هم می‌شد دیگر. بله.

یک دفعه یکی آمده بود ـ عجب کسایی! ـ من خیلی از این بدم می‌آمد، از آن افراد [مختلف]. تا معلوم می‌شد که خلاصه قضیه لو رفته، آن می‌رفت یکی دیگر می‌آمد؛ هِی عوض می‌کردند دیگر! یکی آمده بود و بعد یک آدم چاقی بود و همچین یک وضعی داشت، ریشش را این‌جوری می‌گذاشت و بعد عبا می‌انداخت و...!

[خطاب به رفقای قدیمی حاضر در مجلس]: شاید دیده بودید او را!

[خطاب به یکی از حضّار]: شما شاید دیده بودید او را.

بعد دعا می‌خواند، بعد از [نماز] دعا می‌خواند. یک صورت سبزه‌ای هم داشت.

[خطاب به یکی از حضّار]: حتماً شما دیدید او را!

بعد یک روز نشسته بود بغل من، وقتی که بین دو نماز بود، از من سؤال کرد که: در فلان مسئله من یک سؤالی دارم، می‌خواستم ببینم که نظر آقا چیست؟

[اشاره به مرحوم والد کردم و] گفتم: آقاجانمان را [می‌گویید]؟

گفت: نه، نظر آقا!

حالا من فهمیدم منظورش کیست، منظورش آقای خمینی بوده، می‌خواست ببیند که ما ارتباط [داریم یا نه]!

گفتم: آقا کیست؟

ـ آقا، آقایی که نیستند!

گفتم: آقا، ایشان اسم ندارند؟!

حالا من هفده هجده سالم بود! گفتم: ایشان اسم ندارند؟!

ـ آقای خمینی منظورم است.

ـ من چه می‌دانم آقا نظر ایشان چیست! ما هرچه هست از پدرمان سؤال می‌کنیم و فلان.

ـ مثلاً آقا ارتباط ندارند با [ایشان]؟

من گفتم که: نه آقا، چه ارتباطی دارند و [چه] چیزی دارند؟!

این را داشته باشید. یک مدت گذشت، یک شب در ماشینِ یکی از همین رفقا بودیم، ظاهراً ماشین حاج علی‌آقا [محمدی] بود. آن موقع میدان

ژاله می‌گفتند و هنوز [میدان شهدا] نشده بود.[1] شبی از شب‌های تابستان بود و ما ایستاده بودیم. من دیدم یک ماشینی در کنار ما ایستاده است. جای همهٔ رفقا خالی! یک‌دفعه نگاه کردم دیدم عجب! در این ماشین چند نفر از مخدّرات، مؤمنات و متّقیات به‌نحو أتمّ هستند! یعنی أتمّ از متّقیات و مؤمنات که اصلاً قابل تصوّر نبود! همان‌طور که عرض کردم جای همه خالی که آنها هم مستفیض می‌شدند!

بله، بعد دیدم که راننده آشنا می‌آید، منتها یک خُرده پشت‌سر بود، هنوز مقابل [ما نبود]... . به ایشان گفتم: «ببین، یک خرده برو جلوتر، برو جلوتر یک خُرده بیشتر فیض ببریم! من یک چیزی در نظر دارم! شما یک خُرده برو [جلوتر].» رفت جلوتر نگاه کردم [دیدم] آی خودش است! همان کسی که می‌آید و دارد دعا می‌خواند و قرآن می‌خواند، از بنده حکم تکلیف مسائل آقای فلان را سؤال می‌کند، این رانندهٔ این متّقیاتِ مؤمنات، بله، بله، بله، ثیّباتٍ و أبکاراً [است]! من یک نگاه به او کردم، آقا این

---

[1] البته چهارراه شده بود؛ ما که کوچک بودیم، میدان بود و بعد چهارراه شد. آن موقع چهارراه ژاله می‌گفتند.

چشمش تا به من افتاد چنان گاز داد، گاز داد و رفت که رفت که دیگر اصلاً هیچی، تمام شد! یعنی دیگر از فردا ما ایشان را ندیدیم؛ مسئله رو شد. خلاصه از اینها هم بودند، از این افراد، زبده‌ها و از این‌جور اشخاص هم بودند. توجه می‌کنید؟!

نماز در مسجد می‌خوانی، یکی می‌آید پشت‌سرت [که] چه کسی هستی، چه هستی؟! مرحوم آقا می‌گفتند:

ما مشهد رفتیم [و] برگشتیم با آقای حداد، با آقای میلانی [ملاقات کردیم]، آمده طرف سؤال می‌کند: «با آقای میلانی هم ارتباط داشتید؟»
(ایشان [گفتند]): شما مفتّش‌اید یا...؟! شما مفتّش‌اید؟!
ـ نه، نه، نه! قربان، ما خواستیم سؤالی بکنیم!
ـ به شما چه مربوط است ما با چه کسی ارتباط داشتیم با چه کسی نداشتیم؟!

آن زمان این‌طوری بود دیگر، حالا إن‌شاءالله که نیست! ولی آن زمان بود. توجه می‌کنید؟! «شما مفتّش‌اید؟!»

نماز آدم می‌خواند، می‌آیند پشت سرش، هر کاری انجام می‌دهد، جلسه دارد، [بررسی می‌کنند که]: «در جلسه چه دارد می‌گوید؟ چه حرفی می‌زند؟» رفاقت [او را بررسی می‌کنند]: «رفیق‌هایش چه کسانی هستند؟ با چه کسانی ارتباط دارد؟»

حالا مرحوم آقا که اصلاً [مشهور] نبودند، همان

دوستانشان همین، آن زمان حاج‌آقا جلال بودند، آقای اشکوری و یک عدهٔ محدودی اتفاقاً بودند، مثل اواخر عمر نبود، یک عدهٔ خاص و اینها بودند. توجه می‌کنید؟!

حرّیت و آزادی در زمان ظهور

در زمان امام زمان دیگر این حرف‌ها نیست! دیگر نه کسی از انسان سؤال می‌کند و نه کسی برای انسان پرونده در فلان نهاد باز می‌کند؛ پرونده‌ای نیست، سؤالی نیست، کتابی نیست، دفتری نیست، بایگانی نیست! [امروزه می‌گویند]: «این را بایگانی کنیم تا یک روز دربیاوریم و به‌دردمان بخورد!» همهٔ اینها کنار می‌رود.

«یَعبُدُکَ لا یُشرِکُ بِکَ شَیئًا!» دیگر هیچ نیرویی که بتواند برای بیان حق و برای اقدام حق و برای رفتار حق بخواهد موجب وقفهٔ حرکت انسان و سالک بشود، هیچ نیرو وجود ندارد! به همه‌جا... . البته این یک مرتبهٔ پایینی از این فقره هست که توفیق صحبت با رفقا را داشتیم و اینها، وإلاّ این دیگر درجات [و] مراتب دیگر دارد که ظاهراً دیگر توفیق حضور با رفقا را ما تا یکی دو روز دیگر نداریم و

إن‌شاءالله قرار بر این است که جمعه دیگر مراجعت کنیم. حالا تا خدا چه بخواهد و دیگر کِی توفیق پیدا بکنیم که باز سر رفقا را درد بیاوریم با این مطالب و اینها.

إن‌شاءالله خداوند ما را موفق به حضور در یک‌هم‌چنین فضایی [بکند] که امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند که:

اگر من زمان مهدی را درک بکنم، **لَأَخدِمُهُ؛**[1] «می‌آیم کمک می‌کنم ایشان را و با ایشان خلاصه...!»

چه بساطی است که امام صادق می‌فرماید: «من می‌آیم و این زیر بال را می‌گیرم و کمک می‌کنم و چه می‌کنم.» و این خلاصه مسئله مسئلهٔ عادی نیست، این جریان یک جریان عادی نیست.

انتقاد از مقایسهٔ افراد عادی با ائمه علیهم السّلام

و انسان وقتی اینها را می‌بیند تعجب می‌کند، این افرادی که می‌آیند مقایسه می‌کنند، تشبیه می‌کنند، آیا

---

[1] الغیبة، نعمانی، ص ۲۴۵:
«عن خَلّادِ بنِ الصّفّار، قال: سُئِلَ ابوعبدِاللهِ علیه السّلام: "هل وُلِدَ القائمُ علیه السّلام؟" فَقال: **"لا، و لَو أدرَکتُهُ لَخَدَمتُهُ أیّامَ حَیاتی."**» ترجمه: «از امام صادق علیه السّلام پرسیدند: آیا هم‌اکنون حضرت قائم علیه السّلام متولد شده است؟ حضرت فرمود: "نه، و اگر محضرش را ادراک می‌کردم هرآینه خدمتگذاری‌اش می‌نمودم!"» (محقق)

اینها به این مطالب فکر نکرده‌اند؟ واقعاً فکر نکرده‌اند؟! جواب خدا را ما چه داریم بدهیم که بیاییم و این‌گونه بیاییم برای جلب حمایت افراد پا از حدّ خود [فراتر بگذاریم]؟!

یک وقت اوایل [انقلاب] بود، من جایی بودم، رادیو بود [و] داشتم گوش می‌دادم. یک بنده‌خدایی سخنران بود، فوت کرده، حالا باید جواب حرف‌هایش را پس بدهد! نَعوذُ بِالله، نَعوذُ بِالله، نَعوذُ بِالله، یک حرف‌هایی می‌زد! آخر جان من، هرچه این می‌گوید که این معلوم نیست از کجا این مطالب [را می‌گوید]، تو باید این را برداری در رادیو بگذاری؟! این چرندیات، خزعبلات، اینها را آدم، می‌شنویم و...!

خلاصه راه حق آن راهی است که انسان آن راه را برای خدا بپسندد، نه‌اینکه بخواهد از موارد غیر شرعیه برای تثبیت آن موقعیت کمک بگیرد، کمک بگیرد.

یک بنده‌خدایی رفته بود برای سوره‌هایی [روایت] درآورده بود که قرائت این سوره این ثواب دارد، چه، چه، چه، چه، چه. بعد یک شخص عالمی

از او پرسیده بود: «این روایت‌ها کجایند؟» گفت: «من این روایت را گفته‌ام که مردم بیشتر رغبت به قرائت قرآن کنند!»[1] به تو چه مربوط است؟! مگر تو وکیل قرآنی؟! مگر تو وصیّ هستی؟! ما روایتی که از امام نقل شده راجع به قرآن باید بیان کنیم والسّلام، تمام! به ما چه مربوط است بیاییم فضول بشویم و کاسهٔ داغ‌تر از آش بشویم و بیاییم به این نحوه بخواهیم [عمل کنیم]؟! این چیست؟ این آخرش بن‌بست است، همین بن‌بستی که بله... . این آخرش همین بن‌بست است.

اینجاست که بزرگان و عرفا از اول افراد را می‌گفتند: از اول باید پایت را دقیق بگذاری، از اول حرف‌هایت باید روی حساب باشد، تو فقط یک مکلّفی، تو فقط یک عبدی، بقیه‌اش به تو مربوط نیست؛ اسلام در اینجا برود بالا به تو ربطی ندارد، اسلام در اینجا ضعیف باشد به تو چه ربطی دارد؟! تو وکیلی؟! آن کسی که وکیل اسلام است امام زمان است، ما نیستیم! آن کسی که ولیّ است امام زمان

---

[1] مطلع‌انوار، ج ۶، ص ۸۵، به نقل از قرطبی در التذکار، ص ۱۵۶.

است، آن کسی که قیّم است امام زمان است؛ هرچه خودش می‌خواهد انجام می‌دهد و هیچ ارتباط [به کسی] ندارد، فضولی هم در کار او موقوف! ما باید به فکر خودمان باشیم، به ما چه که بیاییم دلمان بسوزد برای یک مسئله و چیز؟!

إن‌شاءالله خداوند به ما توفیق بدهد همان‌طوری‌که اولیا و ائمه می‌خواهند، ما حرکت کنیم در راهشان و به آن سمت پیش برویم.

اللَهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد[1]

---

[1] خوانندهٔ گرامی! به اطلاع می‌رساند که این جلسه، ضمن کتاب شریف «آموزه‌های ولایت، جلد ۳، مجلس ۷» به زیور طبع آراسته شده است. (محقق)